

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود، و دلیل بر این مسئله هم دو چیز است: یکی آیات قرآن، که حکایت از وجود چنین عالمی دارد، و منطبق با همان علم عنائی که به تعبیر بعضی عالم اجمال است و بسطش همین عالم اعیان است که ملموس و محسوس ماست.

و با تعبیری که ما داشتیم و صحبتی که مفصل در این زمینه شد، مسئله به عالم اجمال و عالم انبساط برنمی گردد، بلکه به تطورات مختلف و متفاوتی برمی گردد و ادواری که اینها متعاقب با یکدیگر است و به نحوی است که این ادوار و اطوار در عین حفظ هویت خود و استقلال و تشخص خود واجد مرتبه مادون هم می باشند، به نحوی که اگر به آن مقام علیت در هر مرتبه توجه بشود، نفس معلول در همان مرتبه قابل مشاهده و قابل درک و قابل حس است^۱. به عکس آنچه که مطرح می شود بر این که عالم اجمال مانند یک دانه گیاهی می ماند که استعداد و قابلیت برای ارتقاء به یک شجره طویله و مثمره را دارد، ولی در هویت استقلالی خود شجره ای وجود ندارد و ثمره ای وجود ندارد، و هیچ برگ و اوراق و اغصان و اصول و فروعی در آنجا وجود ندارد. قابلیت استعداد برای وصول به آن را دارد.

گفتیم که این مسئله به طور کلی با آنچه که مقتضای برهان و مقتضای ادله نقلیه و مقتضای شواهد شهودیه بر این مسئله هست، منافات دارد و موانعی دارد و توالی فاسده ای دارد که اینها را قبلاً خدمت رفقا عرض کردیم.

صحبت در کیفیت عالم ذر است، که این کیفیت به چه نحوه است؟ و آیا به همین نحوه ای که در عالم عنائی مورد بحث است؟ یا این که به طور کلی عالم ذر یک مسئله ای است که جدای از مقام اجمال و همین طور نسبت به عالم محسوسات و عالم اعیان این می تواند نمود پیدا بکند. این در این جا اهل نظر نسبت به این مسئله دارای اختلاف هستند و بعضی مثل مرحوم علامه رحمة الله علیه در ذیل آیه شریفه که دارد: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**

۱- رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱ ص ۹۱ ذیل آیه ۲۶ و ۲۷ سورة البقره طبع دار الکتب الإسلامیه

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا ۖ..... ﴿١٧٢﴾

در این جا می فرمایند که این آیه دلالت بر یک حقیقت تکوینی و یک کلمه کونی دارد که این کلمه کونی و حقیقت تکوینی در قلوب همه افراد و در نفوس همه افراد مکنون است و آن عبارت است از حیثیتی که با آن حیثیت اعتراف به ربوبیت دارد، اعتراف به توحید دارد و این در همه اشیاء هست ها! تصور نکنید که این مسئله اختصاص به انسان دارد:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل^۱

که در همه اشیاء، در پرندگان، در چرندگان، در حیوانات، در نباتات و در شجره ها و در همه موجودات، مقام ربوبی محفوظ است و ... شیطان هم حتی معترف به ربوبیت است. شیطان که به آدم سجده نکرد، از اعتراف به ربوبیت و توحید دست برداشت! در همان حال هم می گفت که تو ربی و باید به تو سجده کرد، نه به این فرض بکنید که این شیئی که خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿۱۷۳﴾

در مقام مقایسه در کثرت در مقابل خدا ایستاد. یعنی اقرار به ربوبیت سر جایش بوده و هست، اعتراف به ربوبیتش و اعتراف به توحیدش که دست نخورده! و همین جهت است که در بعضی از عبارت ها که باعث شبهه برای بسیاری شده است در کلام عرفاء و بزرگان، مشاهده می کنیم که می گویند شیطان از بالاترین افراد موحد است و درست هم هست^۲! در توحید شیطان شکی نیست! شیطان در توحیدش و در اعتراف به ربوبیتش و در اعتراف به توحیدش نیامده قائل به ثنویت بشود یا قائل به صنمیت و شرک بشود، بلکه همان قائل به توحید است و برای این عالم، دو اصل را قائل نیست، و نفی توحید و نفی ربوبیت هم نمی کند. خوب هم می دانست که لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ معنایش چیست، لا هُوَ إِلَّا هُوَ معنایش چیست. اگر این ها را نمی دانست و به حقائق

۱- سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۲

۲- مثنوی معنوی دفتر اول، مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنکه

۳- سوره الاعراف (۷) ذیل آیه ۱۲

۴- رجوع شود به تفسیر کشف الأسرار و عدة الأبرار ج ۱ ص ۱۶ رشید الدین میبدی و تمهیدات ص ۲۲۹ عین القضاات همدانی و تذکرة الأولیاء عطار نیشابوری ص ۵۵۵ طبع دکتر محمد استعلامی انتشارات زوآر

این‌ها پی نمی‌برد که نمی‌آمد در آن بالاترین مواضع و بالاترین مراتب سراغ افراد برود و آن‌ها را از رسیدن به یک همچنین مرتبه‌ای باز بدارد. آنی که نمی‌فهمد چگونه می‌تواند راه و رسم کلک و حيله و مانعیت و این‌ها را بتواند درک بکند؟ هان؟!

لذا اصلاً می‌فرمایند شیطان خودش موحد است، در توحید شیطان شکی نیست، حالا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد آن یک حرف دیگر است. در مقابل خدا می‌ایستد و انانیت به خرج می‌دهد و استکبار به خرج می‌دهد، آن یک حرف دیگر است. منافات ندارد که یک شخص در عین حال که قائل به توحید و ربوبیت هست باز بیاید انکار کند. مگر انکاری که ما می‌کنیم و تقابلی که ما در قبال حق داریم این ناشی از جهل ما به حق است؟ ابد! یک چیز دیگر این‌جا می‌خواهد، پذیرش ما نسبت به باور ما در چه حد است؟ تمام این افرادی که می‌بینید این‌ها خلاف می‌کنند، گناه می‌کنند، در قبال حق می‌ایستند این نیست که حق را نفهمند! خوب هم می‌فهمند! الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...^۲ امام رضا را مأمون بهتر از فرض کنید که ما می‌شناخت. او با امام رضا حشر و نشر داشت! هارون، امام موسی بن جعفر را بهتر از ما می‌شناخت! معاویه علی را بهتر از ما می‌شناخت. چون بوده! خودش پدر سوخته سیاست است! توجه می‌کنید؟ آن کسی که خودش پدر سوخته سیاست است، او می‌فهمد که حق تا چه اندازه در یک شخص متبلور است. کلک‌های انانیت و نفسیت را، نفسانیت را، معاویه و عمروعاص خوب می‌فهمند! درست شد؟ ما هنوز در مسائل سیاسی نرفته‌ایم، انشاءالله هم نخواهیم رفت! که تا وقت مردن، همین بهتر است! همین چیزها بهتر است! مسائل سیاسی... بله... هر چیزی یک عقلی می‌خواهد، ما عرضه‌اش را نداریم... درست شد؟

آن‌ی که دارد می‌رود می‌فهمد که حق کجاست. چرا؟ نیست خودش کاملاً مظهر برای مراتب عالیّه و راقیه این موقعیت می‌شود، به همان مقدار که در مسائل و رموز سیاست دقت می‌کند، به همان اندازه نقطه مقابلش را می‌فهمد. به همان اندازه. چون بالاخره این راه و روش سیاسی این برای خودش کار دارد، کلاس دارد، این فرض کنید که دانشگاه دارد، اصلاً دانشگاه‌ها

۱- رجوع شود به امام شناسی ج ۱ ص ۲۳۰ و ج ۲ ص ۲۷۴ و ج ۵ ص ۱۲۱ و ۱۲۲

۲- سوره البقره (۲) صدر آیه ۴۶ و الأنعام (۶) صدر آیه ۲۰

هست در دنیا این‌ها دارند در این زمینه کار می‌کنند: چطوری وارد بشوید، چگونه با مردم حرف بزنید، در میان مردم چگونه ظاهر بشوید، چگونه تظاهر بکنید، کجا ظاهر بشوید، کجا اقدام کنید، این‌ها همه‌اش اوه! الی ماشاءالله! یک خبر را که می‌خواهید نقل بکنید چگونه خبر را در روزنامه نقل بکنید! درست نتیجه عکس بگیرید! خبر یک خبری است که یک مسئله‌ای را ثابت می‌کند، شما جوری بیاورید و جوری بپرورانی و جوری یک کلماتی به آن اضافه کنید که خواننده که دارد می‌خواند کم‌کم ذهنش برمی‌گردد: عجب این اصلاً یک چیز دیگر دارد می‌گوید! این یک قضیه دیگر دارد نقل می‌کند.

در نوشته‌جات هم همین‌طور. شما یک مقاله می‌خوانید، وقتی از آن اول نگاه به مقاله می‌کنید می‌فهمید این نویسنده یک چیزی در او هست یا نه! قشنگ نشان می‌دهد! وقتی دارد یک قضیه نقل می‌کند چگونه دارد نقل می‌کند. وارد می‌شود...

من یک کتابی بود که یک وقتی به دستم رسیده بود و آن کتاب را خواندم، تصورم این بود که این مؤلفش یک آدم بی غل و غشی است، این طور شنیده بودم. باور کنید که پاراگراف اول را خواندم، بستم صاف گذاشتم کنار، تا حالا هم دیگر نگاه نکردم! یک پاراگراف! پنج خط! شش خط! دیدم این کتاب دیگر حجیت ندارد. آن اول شروع کرده به اعمال غرض. وقتی مورخ و مؤلف بخواهد اعمال غرض بکند دیگر چه حجیتی کتابش می‌تواند پیدا کند؟ چه حجیتی؟ این‌ها همه درس داردها! دانشگاه دارد! بیا برو! حرف را چطور برگردان، صحبت را چطوری برگردان، مسئله را برگردان.

آن پدر سوخته‌ها، آن عمروعاص، که استاد معاویه بود در کلک و فلان و این حرف‌ها، آن‌ها علی را می‌شناختند! آن‌ها می‌دانستند! بیخود نیست وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین اسمش که می‌آید معاویه اشکش درمی‌آید! معاویه با این سنگ‌دلی! با این سیاهی دل! و با این قساوت این چه حالی پیدا می‌کند از شنیدن! این بالاخره یک چیزی دیده دیگر! هان؟ یک چیزی دیده. چه احساسی پیدا می‌کند؟ مأمون وقتی که بعد از شهادت امام رضا می‌گوید بیا بیا از امام

رضا بگویند و روضه بگویند، و خودش گریه‌اش درمی‌آید.^۱ دروغ که گریه نمی‌کند، بالاخره این گریه درمی‌آید دیگر. حالا بعضی هنرپیشه‌ها هستند وقتی گریه می‌کنند آدم می‌گوید: اِیِ واقعا دارد گریه می‌کند! آنقدر خوب بلدند! ماشاءالله به این قریحه و استعداد که چطور نقش عوض می‌کنند!

چقدر خوب است انسان همیشه در نقش خودش باشد، نه در نقش این و آن، و نقش خودش را فراموش نکند؟ درست؟

آن‌ها علی را به چه نحوی دیدند که وقتی صعصعة بن صوحان^۲ می‌رود در آن شام، بعد معاویه می‌گوید: رحم الله ابا تراب لقد کان... همین‌طوری که می‌گویی بوده! و اشکش درمی‌آید. اگر امیرالمؤمنین مثل خودش، مثل خودش با سیاست عمل می‌کرد، اشکش درمی‌آمد؟ هیهات! هیهات! این چه دیده از علی؟! این چه صداقتی از علی دیده؟! این چه مردانگی‌ای از علی دیده؟! و این چه کرامت و بزرگ‌منشی از علی دیده که در مقابل علی تا روز مرگش سرش پایین است؟! نمی‌تواند سر بلند کند! دیده دیگر، درست شد؟ خب شما ما را هم می‌بینید. بنده را عرض می‌کنم. دارید ما را می‌بینید. خب چه؟ خب دیدیمش دیگر، داریم می‌بینیم، روز و شبش را دیدیم و کارهایش را دیدیم و مسائلش را و این‌ها را همه را داریم مشاهده می‌کنیم. این‌ها چه هستند؟ این‌ها هستند که نمودار حق و نمودار حقیقتند و این‌ها را باید در جلوی

۱- رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص ۲۲۰ و ۲۲۱

۲- در تعلیقه انوار ملکوت ج ۲ ص ۲۴۹ ذکر شده است که: روایت را در محاضرات محیی الدین عربی ۱۳۷ طبع قدیم آورده است، ولی راوی را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است. و در غایة المرام، ص ۶۷۳ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان «السادس»، و از ابن ابی الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علی نهج البلاغة از ضرار، و نیز تحت عنوان «السابع» از ابن ابی الحدید از ابن عبدالبر در کتاب استیعاب از ضرار، و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثانی» نقل می‌کند. و نیز در مطالب السئول، ص ۳۳، از ضرار نقل می‌کند؛ و در نسخه در... ص ۱۳۴ از ابی صالح از ضرار نقل می‌کند؛ و در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴ با إسناده خود از محمد بن السائب... از ابی صالح روایت می‌کند؛ و در ینابیع المودة، ص ۱۴۴ و امالی صدوق، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می‌کند؛ و نیز در ج ۴۱، بحار الأنوار، طبع آخوندی، ص ۱۲۰ از إرشاد القلوب دیلمی از ضرار روایت می‌کند؛ و نیز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل می‌کند؛ و در استیعاب ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ص ۱۱۰۸، از ضرار نقل می‌کند.

چشم گذاشت و بهشان نگاه کرد. این افراد را، این اسوه‌ها را، و این خصوصیات را. این را باید انسان انجام بدهد.

علی کلّ حال، این مسئله مسئله عالم ذر، این مسئله چیست؟ صحبت در این است که در این اشیاء، در این عالم، که عالم اعیان هست، این آیه همانطوری که در روز گذشته عرض کردیم دلالت می‌کند که ما این اعتراف را در درون افراد گذاشته‌ایم، معاویه هم همین در درونش گذاشته شده، اگر این در درون معاویه نبود که گریه نمی‌کرد. اگر در درون عمروعاص معیار حق و باطل نبود و دیگر برای علی گریه نمی‌کرد. اگر در سینه و قلب مأمون خبیث این ودیعه الهی قرار داده نشده باشد که او بر فقدان امام رضا گریه نمی‌کند، پس معلوم است که هست، آن را به کار نمی‌گیرد. از او برای رشدش استفاده نمی‌کند. آن را برای ترقی استعمال نمی‌کند. همان را امام رضا گرفته رسیده امام رضا شده. مأمون رد کرده، قبول نکرده خسر الدنیا و الآخرة شده. همان را دارد، همان معیار را دارد. همان کیفیت در دستش هست.

لذا اقرار به ربوبیت و اقرار به توحید همانطوری که در برخی از روایات هست^۱، این در درون همه هست. آیه در این جا دلالت بر این مسئله می‌کند، بنا بر رأی بعضی از بزرگان، این در همین تفسیر المیزان هست که آیه دلالت بر این می‌کند و این را هم رفقا بدانند من جسارت نمی‌خواهم بکنم، و ما کوچکتر از آنیم که بخواهیم نسبت به بزرگان، خدای نکرده، خدای نکرده جسارت کنیم. ولی علی کلّ حال، فهم قاصر خودمان را عرض می‌کنیم.

این به نظر می‌رسد که اگر مسئله عالم ثابتات و قضیه علم عنائی و عینیتش با عالم هویت‌های خارجی و عالم شهادت درست برای ما ترسیم بشود، شاید معنای آیه را ما جور دیگر قرار بدهیم. آیه را بر حسب ظاهر خیلی‌ها این طور مطرح می‌کنند، این است که مربوط به عالم دنیاست، بعضی از مفسرین تصریح هم کرده‌اند که این آیه در مقام سرد این عالم دنیا و جریان خلقت است، نسلاً بعد نسل و جیلاً بعد جیل

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ خُدا از ظهور بنی آدم ذریه را این را

۱- رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۸ ص ۳۳۸ بحث روائی ذیل آیه ۱۷۲ تا ۱۷۴ سوره الأعراف و ج ۱۶ ص ۱۹۴ و ۱۹۵ بحث روائی ذیل آیه ۲۷ تا ۳۹ سوره الروم

چکار کرده؟ این را بیرون کشیده، یعنی اخذ کرده، بیرون کشیده.

گروهی موجب توالد و تناسل برای گروه دیگر، آن گروه برای گروه دیگر و هلمّ جراً تا زماننا هذا و بعد از این زمان. وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، در این عالم افرادی که می آیند چه بد چه خوب، این ها طبعاً با مسائلی روبرو می شوند، با حوادث و جریانات مختلفی روبرو می شوند و وقتی به خود مراجعه می کنند آن حقیقت ربوبی را در درون خود مشاهده می کنند و به توحید در ذات و در درون خود ایمان می آورند. لذا شما همه افراد را که می بینید در باطن خودشان نمی توانند رد کنند، بلکه ممکن است حالا انکار بکنند و به حسب ظاهر و این ها، ولی هنوز این انکار و این ها از روی باد معده است، از روی بخار معده است، از روی سیری و از روی این است. آن وقتی که بیفتند و دکترها بگویند دیگر فایده ندارد و روزهای آخرت را می گذرانی، آن موقع ها ببینید چه حالی دارد - خب دیگر دارد تمام می شود دیگر - آن موقع ها...

لذا بسیاری از این افرادی که این ها اهل خلاف هستند، ما در تاریخ راجع به احوالاتشان می خوانیم، آن روزهای آخر می بینیم حال و هوایشان عوض شده، افکارشان عوض شده، وقتی که می خواهند یک مطالب ضد دین بگویند می گویند نه، ناراحت می شوند، می گویند نگویند؛ دارد واقع را می بیند، تا به حال به خاطر منافع دنیوی اش بوده که پدر مردم را درآورده: دروغ و تقلب و هزارتا ریا و دزدی و پدرسوختگی کرده و فلان این حرفها. الآن که این پرونده دارد بسته می شود چه؟ آیا باز هم می توانی سر نکیر و منکر کلاه بگذاری؟ بسم الله! آیا ملائکه ای که منتظرند از تو پذیرایی کنند، همه یکی یکی با دسته بله...! با دسته بیل و امثال ذلک در انتظارت نشسته اند سر آن ها را می خواهی چه کار کنی؟ آن ها را می خواهی چطوری گول بزنی؟ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ اجداً عجیب است! مو بر بدن آدم راست می شود! مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾ هر کلمه ای که از دهانت بیرون بیاید، یابرون نیاید، در درون خودت آن کلام را نگه داری، یعنی هر خطوری، در هر خطوری که بر خاطر مبارک و خاطر عاطر شریف می گذرد، یک رقیب و عتیدی ایستاده! صاف می گیرد! عین این دوربین هایی

۱- سوره ق (۵۰) آیه ۱۷

۲- سوره ق (۵۰) آیه ۱۸

که الآن دارد دوربین‌های بله! این شر و ور ما را می‌گیرد، الآن این‌ها دارد آن صحبت را می‌گیرد، مطلب را دارد می‌گیرد، **الّا لدیه رقیب عتید**. درست شد؟ وقتی که این طور هست، آن موقع است که انسان دارد می‌بیند هان! آنچه که تا به حال به دنبال مخفی کردنش بود، آنچه که به خاطر یک مصالحی و به خاطر منافعی و به خاطر توهمات و تخیلات در صدد اخفائش بود، دیگر آن توهمات و وسائل و اسباب دیگر فایده‌ای ندارد، تمام شد! دیگر تمام شد! دیگر تمام شد!

همین چندی پیش بود، می‌گفتم به بعضی از رفقا و دوستان می‌گفتم، خیلی عجیب، وقتی که این والدۀ ما دیگر داشت به رحمت خدا می‌رفت، من طهران بودم، در همان بیمارستان بودم در طهران و بعضی از رفقا هم آن‌جا بودند و وقتی به من گفتند بیماری‌شان این است، دیدم دیگر قضیه صورت دیگری پیدا کرده، مسئله صورت دیگری پیدا کرده و البته از چند روز قبلش یک آثاری ملموس بود، نه آثار ظاهری، به اصطلاح یک مسائلی ملموس بود که...

بله. بعد خیلی برایم عجیب بود، نشسته بودم، بعد این همین برانکارد را که آوردند و ایشان در آن بود و می‌خواستند بگذارند در آسانسور و ببرند اتاق عمل دیگر، که گفتیم تکلیف همین است که ایشان عمل بشود و مسئله دیگر دست ما نیست و قضیه دست ما نیست این‌طور که می‌گویند و باید به همین نحوه انجام بشود، گرچه حالا خواست خدا چه هست دیگر آدم نمی‌داند. یک مرتبه من احساس کردم که من اصلاً جای ایشان هستم!

اصلاً خیلی برایم عجیب بود! یعنی احساس کردم آنکه الآن به اصطلاح در این تخت خوابیده و - نیمه بیهوش بود، دیگر با همین چیزها می‌خواستند با همان اورژانس ببرند بالا - من یک دفعه احساس کردم من را دارند می‌برند! و این بدن بدن من است که دارد این الآن می‌رود و دیگر آخر کار است! در همان موقع احساس کردم، هیچ کسی دور من نیست، تمام افراد، تمام اشخاص، تمام سلام و صلوات‌ها، تمام بیا بروها، تمام همه رفت، رفت، رفت، خودم تک و تنها شدم، تک! و تک و تنها، و دارم می‌روم و مسیرم دیگر برگشت ندارد! دیگر اصلاً برگشت ندارد قضیه، اصلاً دیگر مشخص است، یعنی آن قضیه‌ای که اتفاق افتاد برای والدۀ و بعد، آن موقع مشخص شد که دیگر برگشت ندارد، متتها به جای او ما داریم خلاصه راه می‌رویم. یعنی خدا این‌طور به آدم نشان می‌دهد که همه در یک خطیم، همه در یک صفیم، همه در یک مسئله هستیم،

امروز نوبت این، فردا نوبت تو. همین! دیر و زود دارد، این هفته این طرف، آن هفته این طرف، یعنی یک سال این طرف یک سال آن طرف. ولی همه در یک راستا قرار دارد. یک دفعه نگاه کردم دیدم هیچ چیز همراهم نیست! اصلاً هیچ چیز که بخوام عرضه کنم به خدا که به خدا بگویم خدا من این را آوردم! آ! هیچ! خالی خالی! یک تکانی راستش خوردم. از خدا که پنهان نیست، از شما هم که خلاصه... یک تکانی خوردم که هیچ چیز در دستم نیست. ولی یک دفعه حالتی تغییر کرد، احساس کردم که همین که هیچی دستم نیست، دستمایه ام است! یعنی همین که چیزی ندارم، و خلاصه در دست ندارم، یک دفعه خوشحال شدم... گفتم الحمدلله چیزی در دستم نیست دیگر، همه اش مال اوست دیگر، ما که نباید چیزی دستان بگیریم! خیلی زشت است! آدم برود یک جایی، با خودش هم یک کیسه ببرد، آی خرجی ام را آوردم!

این درست است؟ من بیایم خانه شما، آقا ما را دعوت کرده، فرض کنید که امشب یا شب که نه! روز! چون شبها معمولاً من خیلی شام نمی خورم! مثلاً یک روزی ما را دعوت کرده خدای نکرده، بعد برداریم یک زنبیل!

- آقا این چیست؟!

- ناهارم را هم برداشته ام آورده ام!

- آ! مرتیکه تو اگر می خواستی ناهارت را بیاوری در خانه ات می نشستی می خوردی! من زخم بلند شده این همه زحمت کشیده ناهار درست کرده فلان کرده، تو زنبیل غذایت را برمی داری می آوری؟! خجالت دارد!

دیدم همین که چیزی دستم نیست خوشحالم کرده. یعنی گفتم دیگر یا علی! عشق است!

دیگر بقیه اش مسئله ای نیست! طوری نیست!

خب! ببینید این ها همه این واقعیت است. یعنی به آدم نشان می دهند که مسئله از چه قرار است، و قضیه از چه قرار است. این جاست که آدم دیگر واقعاً می فهمد تمام آن بحث هایی که کرده و نوشتجاتی که کرده رفت! همه اش!

درباره آقای بروجردی، - خدا بیامرز - آقای بروجردی آدم خوبی بود، آقای بروجردی

مرد خوبی بود، تا حدودی آدم بی هوایی بود. بله. یکی از افراد، آشیخ اسماعیل ملایری برای ما

نقل می کرد، مرحوم پدرمان به ما می گفت، من موقع زمان فوت آقای بروجردی بالای سر ایشان بودم. خود همین آشیخ اسماعیل می گفت. خود ایشان هم فوت کرده. از همدوره‌ای‌های پدر ما بودند. با هم آن زمان قوانین و این‌ها را مباحثه می کردند. بله می گفت که دیدم ایشان مضطرب است و ناراحت است و دارد گریه می کند. گفتم آقا چرا دارید گریه می کنید؟

ایشان می گفتند آقا دارم می روم می بینم چیزی دستم نیست!
گفتم: آقا شما دیگر چرا دارید این حرف‌ها را می زنید؟ آقا این همه شما این طرف و آن طرف مدرسه ساختید، این همه مدرسه ساختید، در ایران، در خارج از ایران. انگلیس، هامبورگ، امریکا، این جا...

آقای بروجردی خیلی جاها مدرسه و مسجد ساختند. و این همه...
ایشان فرمودند نه! نه! این‌ها نیست! این‌ها دستم را نگرفته.
خب دارد احساس می کند دیگر! دارد آن حال را احساس می کند. آن حال این نیست که به خودش تلقین کند؛ احساس می کند. دست خالی بودن را دارد احساس می کند، لذاست مضطرب است. دیگر تمام شد، مریدها، بیا و برو و برای سلامتی حضرت آیت الله صلوات! یک صلوات بفرست! تمام شد رفت! برای که دیگر می خواهی بفرستی؟

-گفت آقا شما فرض کنید که این همه درس دادید، طلاب این همه...
- نه! - ایشان هم گفتند - نه...

گفت آقا مگر شما این روایت را قبول ندارید **مداد العلماء افضل من دماء الشهداء**^۱؟

ایشان گفتند بله قبول دارم و خودم هم در سلسله سند این روایت هستم!

گفتند این کتابی که نوشتید: جامع الأحادیث شیعه؟

ایشان یک تأملی کردند، گفتند: شاید! شاید...^۲

مثل این که ایشان الحمدلله یک خرده یک چیزی دستش بود، ما آن را هم نداریم! خیالمان

۱- عدة الداعی ص ۷۷ ابن فهد الحلّی رضوان الله علیه طبع دارالکتب الإسلامیه

۲- رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری رضوان الله علیه ج ۴ ص ۵۳۳ و ج ۲۲ ص ۷۶۰ و ج ۲۷ ص ۵۲۰

راحت شد! خب حالا دیگر بالاخره هرکس حال و هوای خودش را دارد، ما چه می‌دانیم، خدا با هرکس یک جور...

آدم وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند نه، صحبت‌ها همه‌اش روی یک مسائلی بوده، نوشته‌جات، همه‌اش روی یک اغراضی بوده. آن‌ها خوب می‌فهمند! آن‌طرفی‌ها خوب می‌فهمند قضیه را. خوب تشخیص می‌دهند.

نشست و درخواست‌ها روی چه حسابی بوده؟ الآن من می‌توانم بگویم این کارهایی که ما کردیم همه‌اش درست بوده؟ قاطی نداشته؟ نفس در آن دخالت نداشته؟ نمی‌توانیم بگوییم. خیلی صریح بگویم، نمی‌توانیم!

لذا از اول بهتر است چکار کنیم؟ آقا لنگ بیندازیم: آقا هیچی! راحت!

خر ما از کرگی دم نداشته! ما اصلاً هیچی راحتیم!

بالاخره به قول مرحوم کمپانی: خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟

خب حالا ما فرض کن این هم یکی جزو چیزها دیگر...

خدایا می‌گوییم تو که از ربوبیت که نمی‌توانی دست برداری! ما هرکه باشیم، تو بالاخره

رب که هستی! ما هم که از عبودیت‌مان دست برداریم؟

خیلی خب! تو می‌توانی ما را از عبودیت‌مان سلب کنی؟! خدا هم نمی‌تواند! نه خدا قدرت

دارد ما را از عبودیت بردارد، نه خدا قدرت دارد خودش را از ربوبیت بردارد! هیچ‌کدام! این دوتا

از خدا نمی‌آید! یعنی هرکاری هم بکند، خودش را از ربوبیت و ما را از عبودیت نمی‌تواند بگیرد.

می‌گوییم خدایا همین بسمان است! همین! همین کافی است! دیگر غیر از اینش خیلی به ما

نمی‌چسبد! حالا شاید بعضی‌ها متاع قابل عرضه داشته باشند، خب ممکن است حالا... ما هم

نفی عمل آن‌ها را نمی‌کنیم، وقتی به خودمان و کارهای خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم نه، همین

مسئله این دوتا کافی است.

آن احساس، آن احساس کی پیدا می‌شود؟ وقتی انسان به این واقعیت و به حقیقت برسد.

۱ - اشاره به غزلی از مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی رضوان الله علیه

گرچه سیه روشدم غلام توهستم خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟

همین احساس، مرحوم علامه می‌فرمایند در این آیه در همه قرار داده شده، پس این آیه دلالت بر عالم ذر نمی‌کند، وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، این دلالت بر جریان عالم ماده و عالم طبع در این دنیا می‌کند که خداوند متعال از ظهور هر نسلی، نسل دیگری را به توالد و تناسل خلق کرد و این جنبه فطری و ادراک ربوبیت و ادراک عبودیت و ادراک وجود عوالم غیب را در درون هر شخصی قرار داد و به همین مسئله در روز قیامت استناد می‌کند. لذا در روز قیامت در آخر آیه دارد که نه آن‌ها می‌توانند بگویند که ما از این غافل بودیم، و نه این که این‌ها می‌گویند که أَفُكُنَّا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۰۰﴾ آن‌هایی که قبلاً در حال شرک و بطلان و این‌ها بودند، به خدا بگویند که به خاطر آن‌ها داری ما را عذاب می‌کنی، ما ادراک این مسئله را نکردیم در این دنیا، برای چه داری ما را عذاب می‌کنی؟ ما ادراک توحید و ربوبیت را نکردیم.

خدا می‌گوید نه! خوب هم ادراک کردید! تک‌تکتان، هم آبائتان، هم خودتان و هم ابنائتان، همه‌تان این ادراک ربوبی در شما بود، ادراک و میز بین حق و باطل در شما بود، زشتی دروغ در شما بود، و حسن صدق در شما بود، قبح ظلم در شما بود، همه این‌ها در شما به ودیعه گذاشته شده بود، حالا پدرتان را من درمی‌آورم، این نیستش که شما نداشتید!

درست شد؟

علت این که مرحوم علامه این مطلب را فرموده‌اند، این است که آیه می‌فرماید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، یعنی از هر پشت این آدم، یعنی هر بنی آدم، از پشتشان ذریه‌ای را ما خلق کردیم. این که نمی‌شود مربوط به عالم ذر و مربوط به عالم قبل بشود، این مربوط به همین دنیا می‌شود، یعنی همین عالم توالد و تناسل. عالم ذر که عالم توالد و تناسل نبوده، آن‌جا که نکاح و صغری خانم و اکبر آقا نبوده که شب و زفاف و بله برون و نامزد و نامزدبازی داشته باشند و... عالم ذر عالم نامزد بازی نبوده! عالم این کارهای خوب یا بد - نمی‌دانم از چیست! - آن عالم عالمی بوده یک دفعه عالم ابداع بوده، در عالم ابداع که این حرفها

نیست، این حرفها برای دنیاست.

توالد و تناسل و مقدماتش و - به به چه مقدمات خوبی است! - مقدماتش و مؤخراتش و ماه عسل و شیر و سرکه شیر و ترشی و ترشی، آخرش هم خداحافظ شما! اینها چیست؟ اینها مربوط به عالم دنیاست. عالم ذر نه عالم نمی‌دانم فرض کنید که عسل بوده، ماه عسل بوده، نه ماه شیر بوده، نه ماه شربت ... اینها همه برای چیست؟ یک ابداع بوده، لذا به آن می‌گویند ذر، یعنی عالم اجمال مثل ذر، این ذرات و اینها از این نظر می‌گویند، که عالم اجمال و عالم انتشار و پراکندگی در عین تفصیل، تفصیلش بعداً می‌آید به این دنیا ظهور پیدا می‌کند.

و لذا این آیه دلالتی بر این عالم ندارد. این ما حصل کلام از مرحوم علامه است.

البته من دیگر توضیح نمی‌دهم، این جا ایشان ایراداتی نسبت به این عالم ذر دارند و مطالبی دارند که خود رفقا بروند این را مطالعه بکنند، فقط از باب این که بالاخره این قضیه به کجا باید منتهی بشود به آن مطالب می‌رسیم، سایر تفاسیر را هم می‌گوییم، حالا از این جا شروع کردیم راجع به آنها، منتها این قضیه به کجا بینیم ختم می‌شود.

بینید در این جا اشکالی که نسبت به این مطلب وارد می‌شود این است که نمی‌گویید که إِذْ یَأْخُذُ و هو آخذ؛ بلکه إِذْ أَخَذَ. إِذْ در زبان عربی و در بلاغت، به معنای اذکر هست. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ^۱ مقام مقام گذشته است. و اذ أَخَذَ رَبُّكَ، یاد بیاور زمانی را که خدا این کار را کرد. گرچه مسئله مسئله ثابت و دوام است، ولی إِذْ در این جا برای چیست؟ برای زمان گذشته می‌آید. وقتی خدا این کار را کرد، وقتی خدا این مسئله را ایجاد کرد، وقتی خدا این طور گفت، و اذ قال ربک، و إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ^۲ و اذ قال ربک للملائکه ...

البته راجع به اذ هم اگر برای مستقبل متحقق الوقوع هست، آن جا اذ را با صیغه ماضی می‌آورند: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ^۳ که در آن جا عرض کردیم که دلیل این است که اذ برای آینده هست، آینده را می‌آورند، منتها صیغه فعلش را، بعد از اذ ماضی می‌آورند که دلالت بر تحقق کند.

۱- سوره البقره (۲) صدر آیه ۳۰

۲- سوره الصف (۶۱) صدر آیه ۶

۳- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱

ولی اذ در این جا به معنای چیست؟ به معنای گذشته است. این وقتی به معنای گذشته باشد، آن نسلی که هنوز خلق نشده در زمان این مسئله، در زمان پیغمبر که این آیات نازل شده، این قضیه چطوری با هم جوردرمی آید؟ که **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ**... که هم اذ برای زمان گذشته است، هم أخذ برای زمان گذشته است، و این دلالت بر یک جنبه ارادی تکوینی ابداعی می کند، گرچه این خود آن ظهورش در خارج به نحو تدریج است، ولی نفس ابداع و اراده بر این جنبه جنبه گذشته و ماضی دارد^۱.

دیگر چطور در این جا وقتی خدا این عمل را انجام داد، وقتی که **أَخَذَ**... **مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ** خدا این ها را شاهد گرفت، و **قَالَ أَلَسْتُ**؟! افرادی که الآن به دنیا نیامده اند قالوا دیگر در آن معنا ندارد! باید بگویند يقولون! یا هم قائلون! که قائل دلالت بر یک جنبه ثبات، چه نسبت به گذشته، چه نسبت به آینده و چه نسبت به حال دارد. این تفسیری که مرحوم علامه در این جا کرده اند به نظر می رسد که از نظر بلاغی دارای اشکال است.

این یک مسئله. مسئله دیگر هم این که با سیاق آیه نمی خواند. یعنی وقتی که شما این آیه را بخوانید نگاه بکنید، حالا اصلاً کاری به روایات نداریم که با روایات اصلاً تنافی دارد؛ نه! با نفس آیه وقتی شما نگاه کنید و **اذ اخذ ربك**، این با اولین وهله چه در ذهن می آید؟ چه تبادر می کند؟ **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ**... همه ببینید ماضی است! اذ، اخذ ربك، أشهدهم، قالوا، قالوا بلی شهدنا... هان! ببینید! همه این افعالی که در آیه مورد استناد قرار گرفته همه افعال جنبه ماضی دارند. خب نسلی که هنوز به دنیا نیامده ماضی اش چیست؟! به دنیا نیامده نسل، وجود ندارد و نسل اصلاً نسل تدریجی الحصول است، بله گیرم بر این که مسئله عبارت از یک ودیعه الهی و فطرت الهی باشد که در همه نفوس است، بسیار خب. این یک مطلب دیگر است، یک وقت شما می خواهید آقا جان یک مطلب را بر این آیه تحمیل کنید! ما یک وقتی یک درس تفسیر یک بنده خدایی می رفتیم، الآن هم هست، خدا حفظش کند علی کل حال. درس تفسیرش می رفتیم.

۱- رجوع شود به کتاب افق وحی ص ۱۲۹ تا ۱۳۱

آیه درباره قضیه حضرت موسی بود. قضیه حضرت موسی و سحره بود، آن آیه چیست؟
 وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۖ إِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١٧﴾ آیه این است که أَلْقِ عَصَاكَ، عصایت را بینداز، این تلقف ما یأفکون، این افک آن‌ها را می‌بلعد، می‌بلعد و باطل می‌کند و آن افک آن‌ها را از چشم می‌اندازد.. ایشان اثبات این می‌کرد که این مسئله یک مسئله مار و فلان و اژدها و این‌ها نبوده، فقط یک جنبه معنوی و حال و صورت و تظاهری بوده که وقتی حضرت موسی عصا را انداخت، این عصا کاری می‌کرد که اصلاً این سحر سحره باطل می‌شد، نه این‌که این تبدیل به یک اژدهایی بشود و چشم داشته باشد و دهان داشته باشد و دم داشته باشد و سم داشته باشد و فلان، که این بیاید و این حبال و این چیزها را بلع بکند و این‌ها را به اصطلاح از بین ببرد.

خب بنابراین ظاهر آیه دو اشکال نسبت به این قضیه وارد می‌شود، یکی این که ظهور آیه نسبت به این مار دارد. وقتی که حضرت موسی خطاب آمد که وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يٰمُوسَىٰ ﴿١٧﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْشُوا عَلَيَّ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَقَارِبُ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ یک دفعه تبدیل به ثعبان شد. این ثعبان شدن یک امر خارجی بود، نه این‌که یک حالت تمثیل مکاشفه‌ای و شهودی برای حضرت موسی پیش آمد، واقعاً این چوب تبدیل به یک مار و به یک اژدها شد، و یک مار افعی بزرگ که همه به خاطر این ترسید، و الاً خب حضرت موسی به خاطر چی بترسد؟ تا این تبدیل نشود، برای چه حضرت موسی بترسد؟ در این جریان این تبدیل به مار شد، یعنی وقتی شما ظاهر آیه را ببینید، آن هم این سحره حبال خودش را پراکنده کردند و انداختند و این تبدیل شد.

ایشان می‌گفت نه، وقتی که - و مستند هم می‌کرد به مرحوم علامه که نظر مرحوم علامه این است که البته بنده ندیده‌ام، حالا به اصطلاح می‌روم می‌بینم - که این حالتی پیش آورد این به اصطلاح عصا، که دیگر آن‌ها از کار افتادند، حالا یا یک دفعه این حبال ایستادند، یا ...
 دیگر تلقف به معنای از بین رفتن، نه به معنای بلعیدن، دیگر بلعیدن در آن نیست.

وقتی که من در آن‌جا اشکال کردم، گفتم: آقا این اولاً با ظهور آیه منافات دارد، آیه ظاهرش

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۱۷

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۱۷ و ۱۸

این نیست، این تلقف معنای خودش را دارد، و الا خدا می‌توانست جور دیگری و نحوه دیگری بیان کند

ثانیاً: با روایاتی که از ائمه آمده شما چه می‌کنید؟ مگر حضرت نفرمود - امام رضا - اگر آن‌چه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند، این هم برمی‌گرداند؟^۱

ایشان در پاسخ گفت که: ما لولا روایت می‌گوییم!

گفتم: ا! وقتی امام دارد می‌گوید معنای روایت این است دیگر لولا روایت چه معنا دارد؟! خود امام دارد می‌گوید آیه معنایش این است! امام رضا دارد می‌گوید که آقا معنای آیه این است، همین ظاهر است، اگر آن‌چه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند این جناب شیر هم برمی‌گرداند. وقتی حضرت دارند می‌فرماید که من که منبع وحی‌ام، من که مهبط وحی‌ام، من که مهبط این قرآن هستم دارم آیه را این‌طور روایت می‌کنم آن‌وقت شما می‌گویید لولا روایة یعنی چی؟

این یعنی چی؟ مثل این که من بگویم در منزل آقای فلان، این چیزها هست.

آقامی گوید تو از کجا می‌دانی؟ می‌گویم چیست؟

می‌گوید نه این است.

می‌گویم هان! اگر شما نگویی این است!

می‌گوید: ا! بابا من در خانه‌ام، خبر از خانه خودم دارم، تو چه داری می‌گویی؟ من بهتر

می‌دانم در خانه چیست یا تو؟!

می‌گویم: نه، لولا کلام شما، در منزل شما تریلی هست!

می‌گوید بابا تریلی چرخش از خانه‌مان رد نمی‌شود، چی چی تریلی در خانه‌مان؟! فولکس

هم نیست! دیگر چه برسد...

می‌گویم: نه، لولا کلام شما...

این بازی با آیات است! اگر قرار است ما کلام معصوم را حجت بدانیم، باید طبق کلام

۱- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۹۶ ناشر نشر جهان، تصحیح مهدی لاجوردی، برای اطلاع بیشتر بر اسناد و محتوای حدیث رجوع شود به کتاب شریف معادشناسی ج ۱ ص ۲۲۸ تا ۲۳۰

معصوم آیه را تفسیر کنیم، حق نداریم از پیش خودمان تفسیر کنیم. لولا کلام معصوم! لولا یعنی چه؟!

لولا کلام معصوم، آیه معنایش این است. من نفهمیدم، یعنی مغزم نکشید که لولا کلام معصوم آیه این را می‌رساند...

آیه می‌گوید بابا این‌ها چرخیدند و فلان کردند و مردم را مشغول کردند، این عصا را انداخت و همه را گرفت خورد هیچی دیگر نماند تهش، یعنی چیزی دیگر نماند تا دست سحره باشد، همه مردم فهمیدند این‌ها همه کشک است.

این چیزی است که آیه می‌گوید، روایت امام علیه السلام هم نسبت به این دلالت دارد، وقتی این طور است دیگر تمام شد و رفت و دیگر این که ما بیاییم و بیچانیم و بچرخانیمش یعنی چه؟! درست شد؟

به نظر می‌رسد - حالا روایاتش را عرض می‌کنیم - روایات درست مخالف همین تفسیری است که شده و ببینیم حالا چطور می‌توانیم بین این‌ها جمع کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد